

پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام



دانشگاهی سازمان اسناد و کتابخانه ملی

- - دهخانان ایرانی در قندکدار از دوره ساسانی به دوره اسلامی
- - کشکش دولت و نیروهای هشتبی در مورد قوانین و جایگاه زنان در دوره پسلوی دوم ...
- - رویکرد انتقادی روزنامه اختربه و ضیت زنان جامعه ایران در عصر ناصری
- - ناموازنه جندی شاپور؛ معنا و معنوی آن
- - اثرات بحوم منول در سیر چراغانیوسی
- - مساله راه آهن در ایران حصر قاجار
- - وزارت دفترت اویه حکومت ایلخانی؛ از ارغون تا یاد و ۱۴۸۳-۱۹۹۶ هـ، ق
- - مقصوم ویاست انتقال پاخت



مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام
دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال ششم
 شماره پازدهم
 پاییز و زمستان ۱۳۹۱

صاحب امتیاز: دانشگاه سیستان و بلوچستان
 مدیر مسئول: دکتر عباسعلی آذری‌پوشه
 سر دیسر: دکتر الهیار خلعت‌بری
 هیات تحریریه:

دکتر علاء الدین اذری استاد پازنشسته تاریخ دانشگاه تهران
 دکتر حسین میرجمفری استاد گروه تاریخ دانشگاه اصفهان
 دکتر غاطسه جان احمدی دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهرا
 دکتر عطاء ا. حسن دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهدید بهشتی
 دکتر سید ابوالقاسم قروزانی دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز
 دکتر مسعود مرادی دانشیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان
 دکتر کورش صالحی استادیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتر صادق آبیتموند استاد تاریخ دانشگاه تربیت مدرس
 دکتر یعقوب آزاد استاد برندیس هنرهای زیبا دانشگاه تهران
 دکتر محمد امیر سخ نوری استاد گروه تاریخ دانشگاه الزهرا
 دکتر سهراب پژوهشی مقدم دانشیار گروه تاریخ دانشگاه تربیت معلم
 دکتر محمد علی اکبری دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شهدید بهشتی
 دکتر مسعود مرادی دانشیار گروه تاریخ دانشگاه سیستان و بلوچستان

مدیر داخلی: دکтор کورش صالحی
 ویراستار علمی: دکtor محسن مرسلپور، دکtor سید احمد عقلی
 ویراستار فارسی: دکتر محمدعلی زهرازاده
 ویراستار انگلیسی: دکتر پاکزاد بوسفیان
 نظارت و همکاری: معاونت پژوهشی دانشگاه سیستان و بلوچستان
 خدمات جانبی: چاپخانه المهدی (عج) دانشگاه سیستان و بلوچستان

کارشناس مجله: محبوبه میر
 ترتیب انتشار: دو قصلname
 ناشر: دانشگاه سیستان و بلوچستان
 صفحه اول: مهدیه رجین ستوده

نشانی مجله: زاهدان - خیابان دانشگاه - دانشگاه سیستان و بلوچستان - دانشکده ادبیات و علوم انسانی - مرکز نشریات علمی
 دانشگاه - مجله پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام - صندوق پستی: ۹۶۱۲۵-۶۵۵ تلفن و نماير: ۰۵۴۱-۲۲۴۵۹۸۶

p.tarikh@usb.ac.ir

معتصم و سیاست انتقال پایتخت

دکتر علی ناظمیان فرد استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

نژدیک به هفتاد و پنج سال از تأسیس بغداد توسط منصور عباسی می‌گذشت که بکی از جانشینان او به نام ابو اسحاق معتصم بالله سیاست انتقال دارالخلافه را در دستور کار خود قرار داد و بغداد را که تا آن زمان از حیث سیاسی و فرهنگی به جایگاه بی بدلی در جهان اسلام دست یافته بود و اتهاد و مرکز سیاسی خلافت را به شهر نوبتیاد سامرا منتقل نمود. این پژوهش با ژرف کاوی در زمینه هایی که منجر به اتخاذ این سیاست از سوی معتصم گردید، پیامدهای خواسته و ناخواسته‌ی آن را با تکیه بر داده‌های تاریخی مورد سنجش و ارزیابی قرار خواهد داد تا این رهگذر، تصویر روشنی را از کامیابی‌ها و ناکامی‌های خلیفه در عملیاتی کردن سیاست یادشده به دست دهد.

واژگان کلیدی: بغداد، بعدادیان، سامرا، عنصر ترک، معتصم.

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۲/۶ تاریخ پذیرش: ۹۱/۳/۶

E-mail: nazemian@um.ac.ir

مقدمه

از سال ۱۴۵ هجری که منصور عباسی بغداد را بنیان نهاد تا سال ۲۲۱ هجری که معتضد دارالخلافه را به سامرا منتقل نمود، بغداد به عنوان مرکز سیاسی خلافت عباسی بر گستره‌ی جهان اسلام فرمان می‌راند. این مرکز که حیات سیاسی خود را ابتدا به عنوان یک پادگان شهر آغاز نمود در عصر خلافت هارون به اوج عظمت و شکوفایی مدنی نایل آمد و مظہر شکوه تمدن و فرهنگ اسلامی گردید. هرچند در طول این دوران، حوادث تلخی را از سر گذراند، اما همچنان در حفظ موقعیت خویش به عنوان گرانیگاه خلافت عباسی کامیاب ماند.

ایرانیان که نقش عمدۀ ای را در پیروزی نهضت عباسیان ایفا کرده بودند از همان آغاز خلافت عباسی تا دوران حاکمیت مأمون از مکانت ممتازی در نزد خلفای این سلسله برخوردار شدند. اوج اقتدار آنان را باید در روزگار هارون جستجو کرد که او با تکیه بر خاندان نام اور برمکیان، عصر طلایی خلافت عباسی را در تاریخ اسلام رقم زد. در فردای بعد از مرگ هارون، کشمکشی که میان فرزندان او- امین و مأمون- بر سر تصاحب تمام و تمام قدرت درگرفت رویارویی دو عصر ایرانی و عرب را که به ترتیب از مأمون و امین حمایت می‌گردند به منصه ظهور رساند و سرانجام پیروزی مأمون بر امین، عنصر عرب را پیش از پیش از مناصب کشوری و لشکری محروم ساخت. با این حال، عنصر ایرانی هیچ گاه از توطنه و تفتین عناصر متغیر عرب به دور نماند و مأمون نیز که از نارضایتی آنان بیمناک شده بود با پشت کردن به ایرانیان کوشید تا رضایت خاطر اعراب را با انتقال دارالخلافه از مرو به بغداد فراهم آورد، اما چون به سنتی آنها در حمایت از خود بی برد در اواخر عمر در صدد استفاده از نیروی سوم برآمد که اجل فرحت تحقق این اندیشه را از او سلب کرد.

معتصم که سیاست مأمون را در جذب عنصر ترک پسندیدنی یافت، به کارگیری آنان را به عنوان نیروی سوم در صدر برنامه‌های خویش قرار داد تا با تکیه بر عصیت ترکان، استمرار حیات خلافت عباسی را تأمین کند و اقتدار بلا منازع خویش را در پنهانه‌ی جهان اسلام بگستراند. اتخاذ این سیاست هرچند در کوتاه مدت اور از اتکای به عنصر ایرانی و عرب بی نیاز نمود، اما طولی نکشید که پیامدهای ناخواسته و ناگواری را برای معتصم و جانشینانش به همراه آورد که دیگر چاره‌ای برای حل و رفع آنها متصور نبود.

درست است که هیچ چیز نامتصفانه‌تر از این نیست که درباره گذشتگان با اندیشه‌ها و معیارهای امروزین داوری شود (تاکمن، ۱۳۷۵: ۴)؛ اما تاریخ پژوهانی که در بررسی رویدادهای تاریخی با ژرف اندیشه بیشتر می‌کوشند تا به عمق حوادث نقیبی بزنند و زوایا و خفایای آنها را موسکافانه مورد مذاقه قرار دهند لاجرم از خود می‌پرسند که آیا معتصم پیشایش به همه توالی و پیامدهای خواسته و ناخواسته سیاست استخدام عنصر ترک و به تبع، سیاست انتقال پایتخت به سامرا - وقوف تام و تمام داشت؟ و یا اینکه چون سیاست‌های یاد شده، نیازهای آئی او را مرتفع می‌کردند هرگز به پیامدهای حضور مقدرانه ترکان در ارکان قدرت و نیز تبعات ناخواسته انتقال دارالخلافه به سامرا نمی‌اندیشیده است؟ بسی تردید نتایج مطلوب و قابل احتساب این دو سیاست، مهم‌ترین عاملی بود که او را به عملیاتی کردن آنها راغب می‌نمود و آنچه از حیطه سنجش و ارزیابی

پیشین او به دور ماند همانا نتایج ناخواسته سیاست‌های یاد شده بود که خلیفه تنها به حصول نتایج مطلوب آنها می‌اندیشید و اینکه وارسی زمینه‌ها و بیامدهای سیاست‌هایی که او اتخاذ کرد، می‌تواند کامیابی‌ها و ناکامی‌ها خلیفه را آشکارتر سازد.

ترکان در دستگاه خلافت عباسیان

خراسان و ایالت‌های همجوار آن همواره از اهمیت ویژه‌ای برای عباسیان برخوردار بودند. اینان در ابتدا از همان سیاست دفاعی که امیان در برابر همسایگان شرق و شمال شرقی خراسان در پیش گرفته بودند پیروی می‌کردند تا اینکه در روزگار حاکمیت مأمون و استقرار او در مرو، سیاست دفاعی عباسیان دستخوش تحول شد. مأمون که مناسباتش با عراق پیش از مرگ امین- و اندکی پس از آن- بحرانی شده بود برای حفظ موقعیت خوبیش در خراسان و یافتن راهی برای نفوذ و گسترش دامنه اقتدار خود در شرق و شمال شرق این ایالت و نیز امنیت پخشی به مرزهای آن، رویکرد جدیدی را در سیاست خارجی خود نسبت به ترکان اتخاذ کرد. او نیروهایی را به جانب مأموران التهر اعزام کرد و در همان حال با ارسال نامه‌هایی از ساکنان این منطقه خواست تا با پذیرش اسلام به آغوش خلافت درآیند (بلاذری، ۴۱۸: ۱۳۹۸). با کارگر افتادن سیاست او در منطقه‌ی مأموران التهر، نوح بن اسد سامانی و سه تن از برادرانش- احمد، یحیی و الیاس- بر سمرقند، فرغانه، چاج و هرات حاکمیت یافتند (گردیزی، ۳۲۲: ۱۳۶۳) و با مشارکت آنان- بویژه نوح بن اسد، حاکم سمرقند- هر ساله پخشی از نیروهای سپاه مأمون از این مناطق تأمین می‌شد (یعقوبی، ۲۹: ۱۳۴۲).

در طی سال‌هایی که شمار زیادی از نیروهای خراسانی مأمون مشغول نبرد با نیروهای تحت امر امین و نیز سرکوب شورش‌هایی در عراق، یمن و شام بودند غیبت آنها موجب پدید آمدن خلأیی در سپاه او شد که ضرورت به کارگیری این عناصر جدید را دوچندان می‌کرد. این روند در روزگار حاکمیت معتصم نیز ادامه یافت و او با استخدام عنصر ترک کوتید تا از توان رزمی آنان در تقویت سپاه خود بهره گیرد و با انکاء به آنان، تهدیداتی را که از سوی دشمنان متوجه دارالخلافه بود از میان بردارد. او هر ساله نماینده خود جعفر حشکی- را برای جمع‌آوری و خرید غلامان و بردگان ترک به نزد نوح بن اسد سامانی می‌فرستاد تا شماری از آنان را با خود به بغداد آورد (همان: ۲۹). به همین سبب جاحظ، خلیفه را به حیث خردمندی اش در گرداؤری و به کارگیری چنین نیروهایی مورد تحسین قرار داده است (جاحظ، ۶۲: ۱۳۸۴).

زمانی که هنوز مأمون ریاست عالیه خلافت اسلامی را بر عهده داشت، معتصم حدود سه هزار نفر از ترکان را در سپاه خود به خدمت گرفت (یعقوبی، ۲۹: ۱۳۴۳) و پس از مرگ مأمون بر تلاش‌های خود در به کارگیری این نیروهای جدید افزود و شمار آنها را به هفتاد هزار نفر افزایش داد (یاقوت حموی، بی تا: ۱۷۴/۳: ۵۷: ۱۳۷۴). آنچه عزم او را در این کار راسخ می‌کرد نه تنها ترس و بی‌اعتمادی به نیروهای کهنه کاری بود که با ترفع وی به مقام خلافت موافق نبودند، بلکه اندیشه لشکرکشی‌هایی بود که او در سر داشت و تحقق

آنها مستلزم برخورداری از نیروهای توانمند و تازه نفسی بود که بتوانند یاریگر او در میدان عمل باشند. بدینهی است به کارگیری آنها تنها معطوف به شایستگی ها و قابلیت های نظامی بود که ترکان واجد آن بودند و می توانستند در تحقق اهداف خلیفه ایقای نقش کنند. درست است که معتقد از آن حیث که از ناحیه مادری، ترک نژاد محسوب می شد به استخدام ترکان در سپاه خود راغب بود (سیوطی، ۱۴۰۶: ۳۳۷؛ ابن حبیب، ۱۳۶۱: ۴۲؛ خطیب بغدادی، بی تا: ۳۴۲/۳؛ ابن کثیر، ۱۳۹۸: ۱۰/۲۹۲) اما بسی تردید باور داشت که ترکان هم از حیث خصوصیات برجسته ای نظیر: شجاعت و بردهاری، سلحشوری و دلاوری، سوارکاری و تیراندازی و هم از حیث تفاوت های زبانی و فرهنگی که با سایر نیروهای خلافت داشتند و از تعلقات قبیله ای و طایفه ای در پدرو ورود به بغداد به دور بودند بهترین گزینه نظامی به شمار می آیند (ابن طیفور، ۱۹۴۹: ۸۰). بی جهت نیست که از میان عناصر مختلف نژادی سپاه معتقد، ترکان را کارآمدترین عنصر نظامی برای رویارویی با مشکلات حکومت بر Shermande اند (جاحظ، ۱۳۸۴: ۴۸).

علاوه بر سربازان ترکی که معتقد آنها را از ایالت های شرقی جمع آوری و خریداری کرد شمار دیگری نیز در سپاه او حضور داشتند که در بغداد خریداری شدند (صولی، ۱۹۹۸: ۴۵۷). چهره های برجسته ای نظیر: اشناس، ایتاخ، بغا، الدر، وصیف و سیما که وابسته به گروه اخیر بودند و در عصر حاکمیت معتقد - و حتی پس از او - مناصب مهمی را در حکومت عباسیان عهده دار شدند، پیش از این در کسوت غلامی برای عناصر برجسته و مشخص بغداد انجام وظیفه می کردند (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۲۹؛ Kennedy, 2001: 121؛ ۲۹: ۱۳۴۳) لذا بالطبع با زبان و رسوم ساکنین دارالخلافه آشنا بودند. از این رو در بغداد به متابه ای حلقه ای اتصال نیکویی میان معتقد و نیروهای جدید او که از ایالت های شرقی به دارالخلافه ای عباسی وارد شده بودند عمل می کردند. تکیه او بر این عناصر جدید نظامی و استفاده روز افزون از آنها پس از جلوس بر سریر خلافت را باید در راستای شرایط، مقتضیات و نیازهای او تبیین نمود. برای نیروهای جدید نیز پیوند یا خلیفه ای که از آنها حمایت می کرد و در صورت بروز اختلاف میان آنها و دیگر عناصر سپاه خلافت، جانب آنها را نگه می داشت بسیار سودمند و رضایت بخش بود. بی تردید همین روابط مبتنی بر نیاز و اعتماد بود که راه را برای قدرت یابی و افزایش نفوذ ترکان در دستگاه معتقد هموار کرد. زمانی که خلیفه اعتماد به سربازان کهنه کار خویش را از دست داد، سربازان جدید در پرتو اعتماد معتقد، مناصب و مدارج قدرت را برای خود پس مانع و سهل الوصول یافتند و شماری از آنها با ابراز لیاقت، به مرتبه سپهسالاری نایل شدند. حوالوی که زمینه های بی اعتمادی معتقد نسبت به عناصر کهنه کار و فرماندهانی نظیر: افسین، عجیف، عباس و جعفر بن دینار را فراهم کرد و او را به اوج دشمنی با آنها کشاند، پیش روی عناصر جدید نظامی را در رسیدن به مصادر قدرت تسريع کرد و بر محبوبیت آنها در نزد خلیفه افزو.

اختلاف میان خلیفه و عناصر ایرانی سپاه عباسی پس از حمایت آنها از عباس بن مأمون، ظهور خرمیه، قیام های: زنادقه، مانویه، مزدکیه و شیعی و نیز بی اعتمادی خلیفه به عنصر ایرانی و عرب، راه را برای نفوذ

بیش از پیش ترکان در سپاه خلافت هموار کرد. معتصم که به اعراب اعتمادی نداشت و از ناحیه ایرانیان نیز احساس امنیت نمی کرد و اقبال به هر کدام را بی عقوبت نمی دانست تکیه و اعتماد بر عنصر ترک را در صدر برنامه های خود قرار داد (مسعودی، ۱۳۷۸: ۴۶۶/۲؛ این کثیر، ۱۳۹۸: ۲۹۷/۱۰) زیرا گمان می کرد که عصیت نیروهای جدید می تواند در حفظ و بقای خلافت عباسی به خوبی ایفای نقش کند. از این رو پس از انکای کامل به ترکان، رفتہ رفتہ به حذف عناصر دیگر از دیوان جیش پرداخت و آنها را از شمار عطا و مواجب گیران خارج نمود (مقریزی، ۱۲۷۰: ج ۱: ۵۹۸).

محبوبیت ترکان در نزد خلیفه پس از مشارکت آنان در سرکوب قیام پاپک فزوئی یافت و به تبع، بر میزان عطایای آنها افزوده شد (طبری، بی تا/ج ۹: ۵۵). از این پس فرماندهی جنگ ها به دست آنان افتاد و بسیاری از فتنه ها و آشوب ها توسط آنها سرکوب شد (دینوری، ۱۳۶۸: ۴۴۴). قدرت امیران ترک به حدی رسید که هر کدام برای خود لشکری تدارک دیدند که گاه از لشکر خلیفه نیرومندتر می نمود (Kennedy, 2001: 118-119).

هنوز سال ۲۲۰ هجری فرا نرسیده بود که رقابت میان ترکان و عناصر ایرانی و عرب از یک سو و فزون خواهی و ترک تازی های سریازان جدید معتصم از سوی دیگر، بغداد را به کانونی از توطنه ها و دیسیسه ها بدل نمود و نظم گریزی ترکان موجب پدید آمدن نارضایتی عام در این شهر شدیه گونه ای که خلیفه را واداشت تا برای خروج از وضعیتی که بغداد به آن گرفتار شده بود تدبیر تازه ای بیندیشد و راهکار تازه ای را در آن سوی دیوارهای بغداد جستجو کند.

سامرا؛ تختگاه جدید

سامرا از بزرگ ترین شهر هایی بود که در روزگار عباسیان بنیان نهاده شد. پیش از این نیز شهر های دیگری نظری: بصره و کوفه در سال ۱۷ هجری، فسطاط در سال ۲۰ هجری، واسط در سال ۸۳ هجری و بغداد در سال ۱۴۵ هجری در حوزه ای تمدن اسلامی به بیدایی آمدند (مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۴۱-۳۴۰). به جز بغداد و سامرا که تحولات سیاسی در پیدایش آنها دخیل بود سایر شهرهای یاد شده در راستای استمرار فتوح و گسترش قلمرو اسلامی بنا نهاده شدند. گرچه شهرهای: بصره، کوفه، واسط و فسطاط بعدها در سایه رشد و توسعه از حالت پادگانی خارج شدند و چهره مدنی به خود گرفتند، اما بغداد و سامرا از همان آغاز پیدایش خود افزون بر جایگاه نظامی به عنوان پایتخت نیز ایفای نقش نمودند.

هفتاد و پنج سال پس از آن که منصور عباسی بغداد را به عنوان دار الخلافه ی عباسیان بنیان نهاد یکی از جانشیستان او به نام معتصم، سامرا را به عنوان پایتخت جدید عباسیان برگزید و به گرانیگاه تصمیم گیری های سیاسی بدل نمود. نخستین پرسشی که در ذهن پژوهشگران این مقطع از تاریخ خلافت عباسی ایجاد خیاجان می کند این است که با گذشت اندکی بیش از دو نسل، چه شرایط و عواملی معتصم را واداشت تا بغداد را - که

هیچ مدعی و رقیبی از حیث سیاسی و فرهنگی در دنیای اسلام نداشت - رها سازد و دارالخلافه را به شهر نوینیاد سامرا منتقل نماید؟

در همان سال که سامرا بنیان نهاده شد نزدیک به هفتاد و پنج سال از پیدایش بغداد می‌گذشت. در طول این سال‌ها، بغداد به چنان درجه‌ای از شکوه و عظمت رسیده بود که توانست عنوان کلان شهر (متروبولیس) امپراتوری اسلامی را از آن خود سازد. خیرات و برکاتی که به واسطه موقعیت ممتاز جغرافیایی نصیب آن می‌شد و رونق اقتصادی که این شهر با تکیه بر کشاورزی و بازرگانی حاصل کرده بود و منافع سرشاری که از راه مرکزیت دارالخلافه برای خود رقم می‌زد باعث شد تا به سرعت به عنوان مظہر شکوه و عظمت مادی و فرهنگی دنیای عباسیان جلوه گر شود (Duri, 1993: 2/897). بدینه بود که این شکوفایی مادی و فرهنگی، پیوسته بر روحیات و خلقيات ساکنان آن اثر گذار شود و منش و نگرش جمعیت رو به رشد این شهر را دستخوش تغییر و تحول سازد.

در طول این هفتاد و پنج سال که بغداد تختگاه شش خلیفهٔ عباسی بود هم فراز و فرود برمکیان را به چشم دید و هم متحمل خسارت‌های ناشی از جنگ داخلی میان امین و مأمون شد، اما دیری نگذشت که پیروزی سیاسی خود را بر مرو پایتخت مأمون - فراجنگ آورد و خلیفه را مجبور به وانهادن سیاست حمایت از علیان و ترک خراسان و بازگشت به عراق نمود. بغداد این روزگار همان بغداد عصر منصور دوایقی نبود که برای محافظت از او و یارانش در برابر عوامل ضد عباسی کوفی بنیان نهاده شد (یاقوت حموی، بی تا/ج ۱: ۴۵۷) بلکه اهمیت و اعتباری که این شهر به واسطه موقعیت جغرافیایی، سیاسی، فرهنگی، مدنی و اقتصادی به خود گرفت آن را به مرتبه بی‌بدیلی در جهان اسلام ارتقا داد. بغدادی که منصور بنیان نهاد دربار و پادگان را توأمان در خود جای داده بود، اما در روزگار خلافت معتصم، این شهر به درجه‌ای از شکوه و ترقی تاکل شده بود که می‌توانست بر هر دو چشم پوشی کند و حتی خواست و اراده‌ی خود را بر معتصم تحمیل نماید.

بغداد که نا این زمان توانسته بود مرکزیت سیاسی را در درون خود به خوبی حفظ کند در روزگار معتصم به شرایطی درافتاد که ناگزیر به چشم پوشی از آن شدیم تردید وجود دارالحکومه و دربار تا این زمان در شکوفایی حیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی این شهر مدخلیت اساسی داشت، اما با جلوس معتصم اوضاع این شهر رو به دگرگونی نهاد؛ چرا که او نخستین خلیفه از خلیفگان عباسی بود که از تربیت علمی و کفایت لازم برای پاسداری از جایگاه فرهنگی و موقعیت ارزشنه‌ی این شهر برحوردار نبود (ابن وادران، ۱۹۹۸: ۴۴۸؛ به گونه‌ای که برخی جلوس او را یکی از بازیهای طنزآمیز روزگار دانسته‌اند (بستانی، ۱۹۴۸: ۱۲۳)).

بغداد تا این زمان از حیث تجاری و اقتصادی به چنان درجه‌ای از تحول و شکوفایی رسیده بود که توانست دارالخلافگی خود را تحت الشعاع قرار دهد (Goitein, 1957: 583). حتی پس از ظهور سامرا، به رغم تلاش‌هایی که خلفاً در جلب توجه مردم به این شهر نوینیاد نشان دادند، بغداد همچنان تفوق مادی و فرهنگی خود را بر سامرا حفظ کرد. توانایی بغداد در حفظ امتیازات و برتری‌ها تا حد زیادی مرهون موقعیت مناسب

جغرافیایی و سن قویم فرهنگی و اجتماعی بود که در این شهر ریشه دوانیده بود و شهر جدید الاحداث سامرا از آن بهره ای نداشت. از این رو بغدادیان حضور یا عدم حضور دربار را در شهر خود از این زاویه می نگریستند که بود و نبود آنچه تأثیری بر جامعه و فرهنگ این شهر دارد. به همین سبب بر آن شدند تا در برابر سربازان سرکش معتصم که نظام مدنی شهر را به هم ریخته بودند مقاومت کنند (یاقوت حموی، بی تا/ج ۳: ۱۷۴) و آشکارا، با جدیت تمام، خلیفه را به ترک این شهر وادار نمایند.

خلیفه نه تنها سیاست فرهنگی شایسته ای را - آن گونه که مقتضی مقام و موقعیت بغداد بود - در پیش نگرفت و دربار او نه تنها شرایط لازم را برای رونق بیش از پیش امور تجاری این شهر فراهم نکرد بلکه سربازان ترک او به مثابه تهدیدی برای آرامش و امنیت بغداد عمل کردند و موجبات بی نظمی و آشفتگی در عرصه های تجاری، فرهنگی و اجتماعی این شهر را پدید آوردند. سربازان او در خیابان ها چهار نعل می تاختند و از کشته و مجروح شدن زنان و کودکان در زیر سم ستوران خود هراسی نداشتند (خطیب بغدادی، بی تا/ج ۳: ۳۴۶؛ طبری، بی تا/ج ۹: ۱۸؛ این طبقه، ۱۳۶۷: ۳۲۱؛ ۱۳۴۴: ۱۷۶؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۳۹). رفتار آنها نسبت به زنان و دختران این شهر توهین امیز و مشکل افرین شده بیه گونه ای که واکنش بغدادیان را علیه آنها و شخص خلیفه - که حامی آنها تلقی می شد - برانگیخت. ساکنان بغداد در واکنش های تلافی جویانه به جرح و قتل سربازان ترک معتصم روی اوردند (یاقوت حموی، بی تا/ج ۳: ۱۷۴) اما پر پیدا بود که شیوه ای انتقام جویی نمی توانست راهکار مناسبی برای حل معضل باشد، زیرا کش و واکنش های خشم الود می توانست جامعه را به ورطه خشونت و بی نظمی و ناامنی بیشتری فرو غلطاند. از این رو بغدادیان در جستجوی راهی برآمدند تا با پاکسازی شهر خود از وجود عناصر نظم گریز و نظم ستیز معتصم، امنیت لازم را - آن گونه که شایسته‌ی مدینه السلام باشد به بغداد بازگردانند و هرگونه تهدیدی را از ساحت فرهنگی، اقتصادی و مدنی این شهر دور سازند.

مخالفت های عناصر مختلف شهر علیه معتصم و سربازان ترک او بتدریج رشد فزاینده ای به خود گرفت. آنها ابتدا از خلیفه خواستند تا مانع از تندروی های سربازانش شود (یاقوت حموی، بی تا/ج ۳: ۱۷۴) سپس از او خواستند تا نیروهایش را بدون انتقال دارالحکومه از بغداد خارج سازد (همان، ج ۳: ۱۷۴). اما معتصم بدون حضور سربازانش قادر به ماندن در بغداد و حفظ دربار نبود. درست زمانی که بغدادیان دریافتند که باید سیاست همه یا هیچ را در برابر معتصم اتخاذ کنند، آشکارا از دست دادن همه چیز را بر اسارت شهر خود در چنگال سربازان معتصم ترجیح دادند. آنها در اتخاذ این سیاست دریافته بودند که معتصم قادر به فاصله گیری زیاد از بغداد نیست (Robinson, 1998: 37). زیرا اوضاع سیاسی قلمرو عباسی و سیاست بوسی گرایانه ای که برخی از قدرت های محلی - نظری: طاهریان در خراسان - در پیش گرفته بودند و نیز شورش هایی که در مناطق مختلف علیه معتصم پیا شده بودندشان می داد که عراق همچنان می تواند مکان اطمینان بخشی برای خلیفه ای عباسی باشد. لذا بغدادیان به این نتیجه رسیدند که حفظ موقعیت فرهنگی بغداد و اعاده ای نظم مدنی آن در گرو خالی شدن این شهر از وجود معتصم و سربازان ترک اوست. معتصم نیز ملاحظات مهمی داشت که خروج او را از

بغداد ضروری می‌نمود. بازترین بجهانه‌ای که او را به ترک بغداد و امنیت این بود که در چنین شرایطی امکان تأمین امنیت جاتی برای خود او و سپاهیانش که خلافت عباسی به پشتونه آنها متکی بود، وجود نداشت. خشم بعدادی‌ها نسبت به سربازان معتصم با خصوصیتی که به انگیزه‌های مختلف در میان بخشی از عناصر قدیمی سیاه او نظری: اینای پدید آمده بود به هم درآمیخت و به کشtar خیابانی سربازان ترک وی انجامید(طبری، بی تا/ج ۹:۱۸). حریبه نیز که بخشی از سربازان قدیمی معتصم به شمار می‌آمدند در پی فزون خواهی نیروهای جدید خلافت، تهدیدهای خود را نسبت به شخص خلیفه اشکار کردند؛ به گونه‌ای که خلیفه به جد از ناحیه‌ی آنها احساس خطر می‌کرد (ابن اثیر، ج ۱۴۰۲: ۴۵۱؛ طبری، بی تا/ج ۹:۱۷). از این رو معتصم بر آن شد تا از بغداد به جایی رود که هم خشم و نارضایت بغدادیان را فرو نشاند و هم بتواند موجودیت خود و تیروهای جدیدش را از تهدیدات حریبه دور نگه دارد. بر این اساس عزم خود را راسخ کرد تا به نقطه‌ای در شمال بغداد - در بخش علیای دجله - نقل مکان کند تا از حیث سوق الجبسی بر حریبه مشرف باشد و در صورت وقوع درگیری با آنها از امتیازات آب و زمین بی بهره نماند (ابن طقطقی، ۱۳۶۷: ۳۲۱؛ طبری، بی تا: ۹/۱۷).

خلیفه مناطق مختلفی را در اطراف بغداد آزمود و از نظر گذراند؛ ابتدا به شناسیه رفت؛ جایی که مأمون پیش از این، سفرهای بلندی به آنجا کرده بود اما معتصم این ناحیه را برای اهداف و مقاصد خود کوچک یافت (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۲۹). لذا راه قاطول را - که پدرش هارون آن را بنا کرده بود - در پیش گرفت (بلادری، ۱۳۹۸: ۲۹۵). در همین منطقه بود که به پی ریزی پایتخت جدید خود پرداخت؛ رودخانه قاطول را به سمت مرکز شهر تغییر جهت داد و محله‌های مختلفی را برای اسکان فرماندهان، سربازان، دیوان و مردم عادی طراحی کرد و در دو سوی رودخانه‌های قاطول و دجله به تأسیس بازار همت گماشت (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۳۰). منابع تاریخی در باب اقامت او در قاطول اتفاق نظر ندارند. طبری یک راست او را از بغداد به سامرا می‌رساند و در طول راه خبرهایی از اقامت موقت او در چادرهایی که به همین منظور در قاطول برپا شده بود به دست می‌دهد (طبری، بی تا/ج ۹: ۱۷). مسعودی نه تنها از کاخ سازی او در قاطول خبر می‌دهد، که در لابلای گزارش‌های خود پیرامون این حادثه، تلویحاً از دعوت خلیفه جهت مهاجرت مردم به این منطقه نیز پرده بر می‌دارد (مسعودی، ج ۱۳۷۸: ۲؛ ۴۶۸). با این که یاقوت حموی نیز در گزارش خود پیرامون این حادثه با طبری هم رأی نشان می‌دهد (یاقوت حموی، بی تا/ج ۳: ۱۷۵) شاید بتوان روایت یعقوبی را در میان گزارش‌های مختلف و ناسازگاری که منابع تاریخی عرضه می‌دارند، پسندیدنی تر یافت. اما می‌گوید که معتصم پس از آن که قطعاتی از زمین قاطول را به فرماندهان سپاه، دیوان و مردم عادی و نیز ساخت بازارچه‌ها در ساحل رودخانه اختصاص داد، شروع به ایجادی قاطول نمود و ساختمان‌ها را تا ارتفاع قابل ملاحظه‌ای بالا بردا و خود نیز در یکی از محله‌هایی که مخصوص خلیفه طراحی شده بود استقرار یافت. اما در ضمن تکمیل بخش‌های دیگر قاطول معلوم شد که نوع خاک این منطقه قادر مقاومت لازم برای ایجاد بناهای مرتفع است لذا قاطول را به قصد سامرا ترک کرد (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۳۰). سامرا همچون بغداد بر ویرانه‌های یک شهر قدیمی

بنا نهاده شد، اما از هیچ یک از امتیازاتی که بغداد به حیث موقعیت جغرافیایی خود و نزدیکی با بنادر تجاری بصره و ابله و مراکز فرهنگی کوفه، بصره و تیسقون قدیم حائز آن شده بود، برخوردار نبود. در باب ویژگی ها و موقعیت طبیعی سامرا از زمان پیدایش آن تا دوره ای که به عنوان پایتخت عباسیان برگزیده شد سخن ها رفته است (یاقوت حموی، بی تاج ۳: ۱۷۳؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۳۴۰) و دیگر نیازی به تکرار آنها نیست. با این حال لازم است که واقعیت های مسلم مربوطاً به آن مورد تأکید و وارسی قرار گیرند.

منابع تاریخی اطلاعات ارزشمندی را از حرکت معتصم به جانب پایتخت جدید - در سال ۲۲۱ هجری - به دست می دهند. این منابع، کم و بیش گزارش هایی را در باب ساخت کاخ ها و اقامتگاه های شخصی خلیفه، افسران نظامی، عناصر برجسته ای حکومتی و مقامات عالی رتبه ای اداری در خود منعکس می سازند. اخبار مربوط به ساخت مساجد، بازارها، حمام های عمومی و ساختمان های دولتی نیز از نگاه منابع مغفول نمانده است. در ساخت سامرا طراحان، معماران، مهندسان، کارگران ماهر و ایزار و مصالح ساختمانی از گوشه و کنار قلمرو عباسیان - بویژه عراق، شام و مصر - به کار گرفته شدند و این شهر - مخصوصاً بازارها و مراکز حرفه ای و صنعتی آن - بر الگوی بغداد طراحی گردید؛ با این تفاوت که منصور در ساخت بغداد، پادگان این شهر را به انصمام دربار و مراکز دولتی در درون یک حصار مدور طراحی کرد اما این طرح در سامرا به کار گرفته نشد (Robinson, 1998:145)

توصیفی که مورخان و جغرافی نگاران مسلمان از قصرها، ساختمان های دولتی، مساجد، اماكن، بااغ ها، حمام های عمومی، محله ها و سکونتگاه های امیران و مقامات اداری و نظامی، بازارچه ها، مراکز حرفه ای و صنعتی، دیوان ها، پایگاه های حفاظتی و پادگان ها ارایه می کنند، همه گویای آن است که معتصم از همان ابتدای بنای این شهر بر آن بوده است تا سامرا را به گونه ای بسازد که هم در شان خلافت پرشکوه عباسیان باشد و هم رضایت خاطر سربازان ترک او را - که سال ها به زندگی در بغداد پر رونق و نعمت عادت کرده بودند - فراهم آورد و هم پایتخت جدید را به درجه ای از شکوفایی پرساند که بتواند با بغداد همسری کند. درست است که در فردای بعد از مرگ معتصم و در عصر جانشینان او بود که سامرا سیمای خاص خود را پس از اتمام طرح های عمرانی به ظهور رساند، اما بی تردید بسیاری از این طرح ها در همان روزگار معتصم به اجرا درآمد و شماری از کاخ ها و بنای های شهر از جمله ماترک او بود که بازماندگان به تکمیل، تتمیم و بهره برداری از آنها پرداختند (Ibid, 1998:212) و آرایشی که از حیث معماری و شهر سازی نصیب این شهر شد ان را شایسته ای عنوان دار الخلافه ساخت (Creswell, 1958:259).

در یک نگاه تطبیقی به شرایطی که منصور و معتصم در روزگار حاکمیت خود در بغداد به آن گرفتار شده بودند، این نکته را آشکار می سازد که منصور در همان آغاز که به تثبیت و تحکیم مبانی قدرت عباسیان اشتغال داشت با مسایل و مشکلات عدیده ای رویرو شد که هر کدام می توانست مقام و موقعیت خلیفه را به چالش کشد و در راه عملیاتی کردن آن دیشه ای او (تثبیت مبانی قدرت عباسیان) ایجاد مانع کند. از یک سو دشمنان و

مخالفان عیاسیان و از دیگر سو، ناراضیانی که از میان هوداران او برخاسته بودند امنیت و آرامش بغداد را مورد تهدید قرار دادندبا این حال، منصور هیچ گاه راه حل معضل را در ترک بغداد ندید، اما به عکس، معتقد که بغداد را برای خود و سربازانش نالمن یافت و شاهد تنش های روز افزون میان عناصر مدنی و نظامی پایتخت بود با اتخاذ سیاست انتقال پایتخت به سامرا گمان می کرد که از یک سو، خود و سربازانش را از کانون تهدید و خطر رهای خواهد بخشید و از سوی دیگر، با فرو کاستن از تنش های میان عناصر مدنی و نظامی، آرامش لازم را به بغداد بازخواهد گرداند و به تبع، از میزان تارضایتی های عامی که به واسطه حضور ترکان در بغداد پدید آمده بود خواهد کاست و به پشتوانه سربازان ترک خود، با آرامش خاطر از پایتخت جدید همچنان به ریاست عالیه خویش بر جهان اسلام ادامه خواهد داد.

عمده ترین نکته ای که - از حیث فرهنگی، سیاسی و اجتماعی - با ورود به پایتخت جدید شایان توجه است شیوه ای بود که معتقد در اسکان عناصر نظامی و غیر نظامی در پیش گرفت. او عناصر نظامی را در محله هایی که به آنها اختصاص یافته بود اسکان داد و آنها را از سایر طبقات و عناصر غیر نظامی مجزا نمود. او کوشید تا این کار را بر اساس تشابه فرهنگی و موقعیت چهارپایی زادبوم اصلی آنها به انجام رساند (مسعودی، ۱۳۷۸/ج ۲: ۴۶۸). از این رو سربازان ترک را در مجاورت نیروهایی از فرغانه و اشروسنه جای داد (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۳۱؛ ۱۳۴۳: مسعودی، ۱۳۷۸/ج ۲: ۴۶۸). او حتی دستور داد تا عناصر نظامی ترک تنها با دختران هم نزاد خود ازدواج کنند، لذا برای تحقق این کار به خرید دختران بردۀ ترک پرداخت و آنها را به همسری سربازان خود درآورد و نام آنها را در دیوان ثبت نمود تا مانع از فروپاشی زندگی مشترکشان شود (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۳۲). با این که روش نیست آیا با دیگر گروه های نظامی که از فرغانه و اشروسنه و مغرب آمده بودند نیز همین سیاست را در پیش گرفت یا نه اما به هر حال، نفس اتخاذ این سیاست و اعمال آن در خصوص سربازان ترک از یک سو فاقد مبنای دینی و شرعی و از سوی دیگر، امری بدیع در تمدن اسلامی - و حتی سنت خلافت عباسی به شمار می آمد. در ساخت شهرهای اسلامی مقدم بر سامرا نیز چنین پیشینه ای وجود نداشت که افراد ساکن در محله های مختلف را از همزیستی با یکدیگر بازدارند و آنها را در محله های اختصاصی خود به قید ازدواج های درون نزادی محدود و مقید سازند. شاید هدف او از این کار این بود که با جلوگیری از اختلاط نزادی ترکان و دیگران، به حفظ خلوص نزادی و عصیت ترک به عنوان تکیه گاه دستگاه خلافت عباسی کمک کند.

سامرا نه همچون بغداد از شهرهای پس کرانه ای کوفه و بصره برخوردار بود که عناصر مختلط نظامی و غیر نظامی این دو را در خود جای دهد و نه همچون دارالخلافه ای پیشین، در ابتدای شکل گیری خود از روحیه ای انقلابی برخوردار بود که بتواند ترکیبی از عناصر قدرتمند را در خود پذیرا شود تا از همه ای آنها در ساخت چهره خویش بپرس جوید، بلکه درست در زمانی پا به عرصه ای وجود نهاد که ضعف خلفاً و اتحاطاً خلافت عباسی پتدریج چهره خود را آشکار می کرد (Gibb, 1959: 122) و اینده خلفاً و مقام خلافت به

موضوعی بدل شده بود که به قدرت نظامی سرداران ترک بستگی تام و تمام داشت (Edwards, 1987:172).

درک و دریافت علل و عواملی که معتصم را به اتخاذ سیاست انتقال پایتخت به سامرا واداشت چندان دشوار نیست. از آنجا که استمرار بقای خلافت عباسی به قدرت سرداران ترک بسته شده بود لذا معتصم دریافت که حفظ سربازان ترک و جداسازی آنها از محدوده خطر خیز و تهدیدآفرین بغداد نه تنها به آرامش شهر کمک خواهد کرد که از این رهگذر زمینه های ایمنی بیشتری را برای خود و چانشینانش فراهم خواهد ساخت. از دیگر سو، نگرانی معتصم از رفاه طلبی و تن پروری سربازانش در بغداد و تأثیر عوامل مدنی بر روحیه آنها موجب می شد که خلیفه برای حفظ روحیه نظامی و جنگاوری آنها در شرایطی که گهگاه شورش هایی در گوش و کنار قلمرو عباسیان در می گرفت و کیان خلافت را مورد تهدید قرار می داد، سیاست خارج سازی نیروهای نظامی خود را از عرصه مدنی بغداد به عنوان یک امر ضروری در پیش گیرد.

هر چند معتصم بر این گمان بود که فضای نظامی سامرا و دوری سربازانش از محیط رفاه زده بغداد می تواند روحیه نظامی و جنگ آوری آنها را به سود دستگاه خلافت تقویت کند و آنها را به نیروهایی مطیع و فرمانبردار بدل سازد، اما واقعیت آن است که با ظهور سامرا، فرهنگ و آداب جدیدی شکل گرفت که منش و روش معتصم و شخصیت و ماهیت سربازان او را تحت تأثیر قرار داد. افسران جدیدی که در فضای پادگانی سامرا که مشحون از رقابت ها و حسادت های گروه ها و فرماندهان مختلف بود مراتب ترقی را می پیمودند به چیزی جز برخورداری هرچه بیشتر از قدرت و تروت نمی اندیشیدند. محصول طبیعی این روند چیزی جز و خامت بیشتر اوضاع دستگاه خلافت عباسی نبود، به گونه ای که نظام اداری آن در مناطق مرکزی که مستقیماً تحت کنترل خلفا بود دستخوش آشفتگی گردید و با ظهور سلسله های قدرتمند محلی، توان و منابع مالی خلفا رو به ضعف و کاستی نهاد. حتی مصیبی که فراتر از اینها در روزگاران بعد از معتصم و وائق دامنگیر خلافت عباسی شد سلطه بلا منازع ترکان بر دستگاه خلافت بود که به دست نشانده خلفای عباسی انجامید؛ به گونه ای که عزل و نصب آنها جز در پرتو اراده افسران ترک که مقدرات دستگاه خلافت به عزم آنها رقم می خورد سامان نمی یافت. قتل متوكل به دست آنان را باید سرآغاز زوال خلافت عباسی و اقتدار بلا منازع ترکان شمرد. از این پس خلفای ضعیف النفس و دست نشانده ای بر سر کار آمدند که بهره ای از اقتدار اسلامی خود نداشتند و از خلافت نیز جز نام و عنوانی برای آنها باقی نمانده بود.

با این حال، سامرا در سایه تلاش های معتصم و چانشینان او به سرعت به یکی از کلان شهرهای عصر عباسی بدل شد که توانست با توسعه مدنی و جذب تاجران و صنعتگران مختلف، مراحل شکوفایی و ترقی را طی کند (Robinson, 1998:75). با اتمام طرح ها و ساخت بخش هایی از این شهر که در ساحل شرقی دجله قرار داشت، معتصم کوشید تا با احداث یک پل امکان اتصال به بخش غربی رودخانه را نیز فراهم سازد تا

طرح‌های توسعه خود را در این ناحیه به اجرا گذارد و مراقبت از بخش‌های مختلف آن را به فرماندهان خود و اسپاراد (یاقوت حموی، بی تا/ج ۳: ۱۷۶).

طولی نکشید که کوشک‌ها، استخرها، میدان‌ها، باغ‌های میوه و مزارع غلات این منطقه، توجه اعیان و اشراف جامعه‌ی عصر عباسی را به خود معطوف داشتند؛ به گونه‌ای که رقابت میان آنها برسر به دست آوردن قطعه زمینی در محدوده‌ی یاد شده به افزایش بهای اراضی دامن زد (یعقوبی، ۱۳۴۳: ۳۷). درختان نخل از بصره، نهال‌های درختان میوه از بین النهرين، شام، جبال، ری و خراسان به پایتخت جدید اوردند و با غبان‌هایی را برای نگهداری آنها برگماشتند. همچنین کاغذسازانی از مصر، سفال‌گران و شیشه‌سازان و فرش‌بافانی از بصره، پارچه‌بافان و پالایشگران روغن از کوفه، مهندسین آب، تاجران و اهل صنایع و حرف با مهاجرت به سامرا بر رونق کسب و کار افزودند (همان: ۳۷). درختان و غلاتی که پس از سال‌ها آیش در خاک حاصلخیز این منطقه روییدند به خوبی به ثمر نشستند و تجارت و صنعت و حرف نیز در پی ضرورت‌ها و نیازهای روبه رشد شهر به درجه‌ای از شکوفایی رسید که بسیاری از ساکنان قلمرو عباسی، آینده‌ی روشن شغلی خود را در پایتخت جدید جستجو می‌کردند (همان: ۳۷). بنا به گفته‌ی یعقوبی، بخش ساحلی شارع الخليج در پایتخت جدید، مالامال از حضور تاجرانی بود که با قایق‌ها و شناورهای خود کالاهای و مال التجارت‌های گوناگونی را از بغداد، واسطه، کسکر، بصره، ابله، اهواز، موصل، دیار ریبعه و سایر مناطق پس کرانه‌ای به بازارهای این منطقه سرازیر می‌کردند (همان: ۳۶).

شکوه شایانی که سامرا در سایه اهتمام معتقد فراچنگ آورد و رشد و گسترش روز افزونی که به واسطه‌ی اوضاع پر رونق صنعت و فلاحت و تجارت به خود گرفت در واقع به مسمای فراخور نام خود دست یافت که چشم هر ناظری را خیره و مسرور می‌کرد (بکری، ۱۳۰۴: ج ۳: ۷۲۴). گرچه این روند رو به رشد در عصر متولک همچنان ادامه یافت، اما در روزگار فرزندش منتصر به کندی گرایید و در عهد مستعين از حرکت باز ماند (یاقوت حموی، بی تا/ج ۳: ۱۷۶) و سرنوشت آن با سرنوشت خلافت عباسی که در سایه تسلط روز افزون ترکان و رشد حکومت‌های قدرتمند محلی رو به ضعف و انحطاطاً نهاده بود پیوند تنگاتنگی یافت (ابن بدرون، ۱۸۴۹: ۲۹۸).

برخلاف بغداد که رشد جمعیتی، اقتصادی و اجتماعی، آن را به تحمل نوسانات؛ بی ثباتی‌های خلافت قادر ساخته بود، سامرا که رشد خود را از یک منشا پادگان شهری آغاز کرد هرگز توانست از توفان‌های سیاسی که به واسطه زیاده خواهی ترکان و رقابت‌های شدیدی که میان عناصر درگیر قدرت به پاشده بود به سلامت عبور کند. حتی در همان زمان که سامرا رشد و توسعه خود را در سایه اهتمام معتقد به سرعت پی می‌گرفت، چهره متفاوتی از دنیای درون خود را نسبت به بغداد آفتایی کرد. برخلاف بغداد که شکوه و رونق دانش و آموزش در حلقه‌ها و مکاتب فکری اش، خلیفه‌ی سلف مأمون را متاثر کرد و شهر را به مرتبه پایتخت فرهنگی جهان اسلام ارتقا داد، سامرا به دادگاهی برای محاکمه‌ی افشین و مازیار، و مرکزی برای اردوکشی‌های نظامی جهت سرکوب شورش‌های پراکنده در قلمرو عباسیان درآمد. هرچند سرزمین عراق در

این روزگار به وجود شاعرانی نظری: ابوتمام، دعبدل و بحتری، و متفکری چون جاحظ و فقیهی چون احمد بن حنبل می‌باید، اما هیچ کدام از اینان بجز جاحظ - که او هم به دلایل سیاسی و فرقه‌ای - انگیزه‌ای برای سکونت در سامرا تداشتند. حتی موسیقیدان برجسته‌ای نظری اسحاق موصلى که می‌باشد دربار سامرا را ملجاً و مامن خود بداند به آن پشت کرد و به ترک آن دیار روی نهاد (اصفهانی، ۱۹۵۶ ج ۵: ۲۴۲).

در این روزگار، امور مهمه دولت و خلافت به دست ترکان شمشیر داری افتاد که دشمنی دیرینه‌ای با اصحاب علم و فرهنگ داشتند (بستانی، ۱۹۴۸: ۶۲؛ ۱۹۶۲: ۹۵؛ Gibb, 1962: 62). این گروه اخیر به همراه توده‌های مردم می‌توانستند تکیه گاه مناسبی برای شخص خلیفه به هنگام استیصال از ترکان باشند، اما معتصم و جانشینان او که از تربیت علمی و درایت لازم برخوردار نبودند هیچ گاه به ارزش این منبع بی‌بدیل وقوف نیافتند و به حمایت آنان مستظر نشدند. مورخان بزرگی نظری: یعقوبی، طبری و مسعودی که در ادامه این دوران به ظهور رسیدند، پایان اقتدار خلیفه و وحدت سیاسی قلمرو عباسیان را به چشم خوبش دیدند و با شور و اشیاق، گذشته با شکوه آن را در آثار خود منعکس کردند. شایان ذکر است که بغداد دارالخلافه‌ی پیشین عباسی در سایه رونق و شکوه علم و ادب به مدینه السلام (شهر صلح و آرامش) نامبردار شد، در حالی که سامرا پایتخت جدید معتصم با همه رونقی که از حیث عمرانی به خود گرفت هرگز توانست از عنوان "معسکر" (یادگان) فراتر رود (Wiet, 1989: 11).

معتصم که روزی در انتخاب میان ترکان و بغداد، جانب ترکان را گرفت و چون گمان می‌کرد که اینان ابزار قدرت او علیه مخالفان و وسیله سطوت و اقتدار وی در پنهانه‌ی جهان اسلام خواهند بود با اعتماد تمام به آنها تکیه کرد و چون تصور می‌کرد که با انتقال پایتخت به سامرا می‌تواند خلافت را از تهدیدات احتمالی به دور نگه دارد، هرگز گمان نمی‌کرد که دوره ازوای او با انتقال دارالخلافه آغاز خواهد شد و اقتدار پیشین خلافت، با تکاثر و فرون خواهی مالی و سیاسی ترکان به حداقل ممکن فرو خواهد کاست و تا مرتبه یک حکومت منطقه‌ای تنزل خواهد یافت، او حتی گمان نمی‌کرد آن میزان حمایتی هم که بغدادی‌ها پیش از این نسبت به دستگاه خلافت ابزار می‌داشتند از میان خواهد رفت و حتی خلیفه در قیاس با طاهریان از موقعیت ضعیف‌تری برخوردار خواهد شد؛ چرا که طاهریان دست کم از حمایت محلی نیرومندی برخوردار بودند، اما خلیفه که از حمایت بعدادیان محروم شده بود در ازوای سامرا تنها به حمایت سربازان ترک خود امید بسته بود که اینک در فضای جدید سیاسی این شهر و رقبات‌های موجود میان عناصر نظامی تأثیرگذار آن، به متابه‌ی اسیری در دستان توانند آنها بدل شده بود، لذا سیاست انتقال پایتخت گرچه به نارضایتی عامی که به واسطه‌ی حضور ترکان در بغداد پدید آمده بود خاتمه داد، اما هیچ گاه توانست آمال و مشتهیات خلیفه را در افزایش اقتدار خلافت در سایه برخورداری از سپاه ترک در سامرا برآورده سازد. ناکارآمدی این سیاست با ضعف و انحطاط خلافت عباسی و بازیجه شدن خلفا در دستان توانمند سرداران ترک آشکار شد و بی‌تردید این نکته از پیامدهای ناخواسته سیاستی بود که معتصم در اعتماد به عنصر ترک و انتقال پایتخت به سامرا اتخاذ نمود.

نتیجه

بغداد که پیش از معتصم در عهد خلافت شش خلیفه‌ی عباسی بدرج به عالی ترین مراحل شکوه و عظمت خود نایل شده بود و از حیث فرهنگی، سیاسی و مدنی به جایگاه بی‌بدیلی در جهان اسلام دست یافته بود در فردای بعد از مرگ مأمون در طرسوس، زمام امور خود را به معتصم فرزند سوم هارون سپرد که نه همچون پدر از کفاایت لازم برای اداره‌ی قلمرو وسیع عباسیان که آفتاب در آن غروب نمی‌کرد برخوردار بود و نه همچون برادرش مأمون از دانش و بینش لازم بهره‌ای داشت تا در پرتو آن بر شان و منزلت علمی و فرهنگی بغداد بیفزاید و مدارس و مجالس علمی دارالخلافه را رونقی بیش از پیش بخشد. او که از ناحیه مادر نسب به ترکان می‌رساند در زمانی که سمت ولیعهدی برادرش مأمون را بر عهده داشت شماری از مشارقه و غلامان ترک آسیای مرکزی را در سپاه عباسی به خدمت گرفت و پس از جلوس بر سریر خلافت، سیاست استخدام عنصر ترک را با جدیتی بیش از پیش دنبال کرد و شمار آنها را به طرزی بی سابقه‌ای در سپاه خلافت افزایش داد. شایستگی‌های نظامی ترکان از یک سو و بی‌اعتمادی خلیفه به عناصر ایرانی و عرب از سوی دیگر، او را به اجرای این سیاست راغب می‌نمود. معتصم که از مقبولیت لازم در میان رعایاتی خود برخوردار نبود و شورش‌های پراکنده در قلمرو عباسی ارکان قدرت او را به چالش می‌کشید چاره‌ای جز تکیه‌ی تمام و تمام بر سربازان ترک خود نیافت تا به اتکاء توان نظامی آنها موقعیت خوبی را تحکیم بخشد و سلطه‌ی بلامنزاع خود را بر پهنه‌ی قلمرو وسیع عباسیان پگشتراند.

انتظاری که او از ترکان سپاه خود داشت جز از راه برآوردن آمال و مشتهیات آنها حاصل شدنی نبود. لذا بر آن شد تا با اعطای امتیازات لازم بر میزان وفاداری آنها نسبت به خود بیفزاید. ترکان نیز که راه را برای صعود خود بر پلکان قدرت هموار یافتد به سرعت مراحل ترقی را یکی پس از دیگری پیمودند و مناصب و مصادر عمده‌ی مدنی و نظامی را فراچنگ اوردند. فزون خواهی آنان در کسب قدرت و ثروت که با خوی نظم گریزی و نظم ستیزی به هم درآمیخته بود دارالخلافه را به عرصه‌ی نظمی و ناامنی کشاند. نارضایتی‌های عامی که از این حیث در بغداد پدید آمد خلیفه را وادار به خروج نیروهایش از این شهر و انتقال مرکز خلافت به سامرا نمود. معتصم با اتخاذ این سیاست کوتید تا از یک سو خشم بغدادیان را نسبت به ترکان فرو نشاند و از سوی دیگر، یگانه تکیه گاه خود را که به قدرت و توان آنها مستظره بود در فضای جدید سامرا از هرگونه تهدید احتمالی به دور نگه دارد و روحیه نظامی آنها را در محیط پادگانی این شهر که بسی متفاوت از وضعیت رفاه زده‌ی بغداد بود تشجیع و تقویت نماید و با تکیه بر آنها به ریاست عالیه خود بر جهان اسلام ادامه دهد. سیاست استخدام عنصر ترک و سیاست انتقال پایتخت به سامرا پیامدهای خواسته و ناخواسته ای را به همراه آورد: گرچه معتصم در آغاز با تکیه بر عنصر ترک توانست از عنصر ایرانی و عرب چشم پوشی کند و خلاصی اعتمادی به این دو را با اعتماد به ترکان پر نماید و به کمک آنها بسیاری از آشوب‌ها و ناارامی‌ها را فرونشاند و تابرخورداری از مقبولیت عام را با تکیه بر سربازان ترک خود چاره کند، اما هیچ گاه گمان نمی‌کرد که فزون طلبی ترکان در

رقابتی که میان آنها برای تصاحب قدرت و ثروت بیشتر در بغداد پدید خواهد آمد به ایجاد تنش میان شهروندان و عناصر نظامی این شهر خواهد انجامید و او را قادر به ترک بغداد خواهد نمود. سیاست انتقال پایتخت نیز گرچه توانست خشم بغدادیان را از رفتار سربازان سرکش معتصم فرو نشاند، اما انزواجی که خلافت عباسی پس از انتقال پایتخت به آن گرفتار شد خلیفه را بازیچه‌ی دست سرداران ترک نمود که از این پس مقدرات دستگاه خلافت به تدبیر آنها رقم می‌خورد و از خلیفه جز نام و از خلافت جز عنوانی باقی نماند.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۴۰۲ق). *الكامل فی التاریخ*. بیروت: دار صادر.
- ابن بدرون، عبدالملک محمد (۱۸۴۸م). *شرح قصيدة ابن عبدهون*. لیدن: مطبع الأخوين.
- ابن حبیب، ابو جعفر محمد (۱۳۶۱ق). *كتاب المحببر*. حیدرآباد: دائرة المعارف العثمانية.
- ابن حلقطفی، محمد بن علی (۱۲۶۷ش). *تاریخ فخری*. ترجمه محمد وحید گلپایگانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن طیفور، احمد بن ابی طاهر (۱۹۴۹م). *كتاب بغداد*. تصحیح محمد زاده حسین کوثری. قاهره: دارالكتاب.
- ابن کثیر، عماد الدین اسماعیل (۱۳۹۸ق). *البداية والنهاية*. بیروت: دار الفکر.
- ابن وادران، حسین بن محمد (۱۹۹۳م). *تاریخ العباسین*. حققه منجی الکعبی. بیروت: دارالمغرب الاسلامی.
- اصفهانی، ابو الفرج (۱۹۵۶م). *كتاب الأغانی*. بیروت: دار الثقافة.
- بستانی، بطرس (۱۹۴۸م). *منتقیات*. بیروت: دار النظیر عبود.
- بکری، عبدالله بن عبد العزیز (۱۴۰۳ق). *معجم ما استجمم من اسماء البلاد و المواقع*. حققه مصطفی السقا. بیروت: عالم الكتب.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۹۸ق). *فتح بلدان*. تحقیق رضوان محمد رضوان. بیروت: دارالكتب العلمیہ.
- تاکمن، بارابارا (۱۳۷۵ش). *سیر نایخوردی*. ترجمه حسن کامشداد. تهران: نشر پژوهش و فرمان روز.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۲۸۴ق). *رسائل*. بتحقيق عبدالسلام محمد هارون. قاهره: مکتبة الخانجي.
- خطیب بغدادی، ابی بکر احمد بن علی (ابی تا) *تاریخ بغداد*. بیروت: دارالكتاب العربي.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۶۸ش). *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشری.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۶ق). *تاریخ الخلفا*. حققه شیخ قاسم السماعی. بیروت: دارالقلم.
- صولی، ابوبکر محمد بن یحیی (۱۹۹۸م). *كتاب الاوراق*. عنی بنشره محمد ناجی. قاهره: دارالكتاب.
- طبری، محمد بن جریر (ابی تا) *تاریخ الامم و الملوك*. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: روانج التراث العربی.
- طوسی، خواجه نظام الملک حسن بن علی (۱۳۷۴) *سیاستنامه*. بکوشش دکتر جعفر شعار. تهران: شرکت سهامی.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحسین (۱۳۶۳ش). *زین الاخبار*. تصحیح عبدالحسین حبیبی. تهران: دنیای کتاب.

مسعودی، علی بن حسین (۱۳۷۸ش). *مروج الذهب ومعادن الجوهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

_____ (۱۳۶۵ش). *التبيه والاتراف*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

مقریزی، تقی الدین احمد (۱۳۷۰ق). *المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار*. قاهره: مطبعه بولاق.

نجفانی، هندوشاه (۱۳۴۴ش). *تجارب السلف*. تصحیح عباس اقبال. تهران: انتشارات طهوری.

ترشخی، ابوبکر محمد بن جعفر (۱۳۵۱ش). *تاریخ بخارا*. ترجمه ابونصر قباوی. تصحیح مدرس رضوی. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

یاقوت حموی، شهاب الدین عبدالله (بی تا) *معجم البلدان*. بیروت: دار صادر.

یعقوبی، ابن واصل (۱۳۴۳ش). *البلدان*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

Creswell,K.A.C.,(1958),*Early Muslim Architecture*,Oxford.

Duri,A.A .,(1993),"*Bağdad*", Encyclopaedia of Islam,Vol.2nd, New Edition,Leiden.

Edwards,R.,(1987),*The Abbasid Military System*,New York.

Gibb,Hamilton A.R.,(1962),*Studies On the Civilization of Islam*,London.

_____,(1959),"*Government and Islam under the Early Abbasids*" in L' elaboration de L' Islam,Paris,Colloque de Strasbourg.

Goitein,S.D.,(1957),"*The Rise of the Near Eastern Bourgeoisie in Early Islamic Times*",in Islamic Civilization,ed. G.Herbert,London.

Kennedy,Hugh,(2001),*The Armies of the Caliphs*,London.

Robinson,K.,(1998),*Samarra: The City of Caliph Mutasim*,New Delhi.

Wiet,Gaston,(1987),*Bağdad: Metropolis of the Abbasid Caliphate*,Oklahoma.